

# احزاب سیاسی در روسیه

و. ای. لنین

انتخابات دومای دولتی تمام احزاب را مجبور میکند بر شدت تبلیغات خود بیفزایند و نیروهای خود را متمرکز کنند تا هر چه بیشتر از حزب "خود" نماینده بدهند.

در این مورد در کشور ما هم مانند کلیه کشورهای دیگر بی بند و بارترین آگهی‌های تبلیغاتی دامنه وسیعی به خود گرفته است. تمام احزاب بورژوازی، یعنی تمام آنهایی که حافظ امتیازات اقتصادی سرمایه‌داران هستند، عینا نظیر سرمایه‌داری که در باره کالاهای خود تبلیغ میکند از احزاب خود دم میزنند. به آگهی‌های بازرگانی در هر روزنامه‌ای که نگاه کنید میبینید سرمایه‌داران عناوین فوق‌العاده "دلفریب" و باب روز و پرسر و صدایی را برای کالاهای خود اختراع میکنند و بدون احساس کمترین شرم و بی هیچ ابایی از دروغ‌گویی کالاهای خود را میستایند.

مردم، و یا لاقلمردمی که در شهرهای بزرگ و مراکز بازرگانی زندگی میکنند، مدتهاست به این آگهی‌های تجارتي عادت کرده‌اند و ارزش آن را میدانند. متأسفانه تبلیغات سیاسی، مردم بمراتب بیشتری را در گمراهی میاندازد. پرده برداشتن از روی آن بسی دشوارتر است و فریب در اینجا بسی بیشتر دوام دارد. عناوین احزاب، چه در اروپا و چه در کشور ما، گاهی صرفاً به منظور بازاریابی انتخاب میشود، "برنامه‌های" احزاب غالباً فقط برای خام کردن مردم نوشته میشود. اکثراً هر چه آزادی سیاسی در کشور سرمایه‌داری بیشتر باشد و هر چه "دمکراتیسم" یعنی قدرت مردم و نمایندگان مردم بیشتر باشد به همان نسبت هم دامنه تبلیغات بازاریابی حزبی را با بی ملاحظگی بیشتر توسعه میدهند.

در یک چنین وضعی چگونه باید به ماهیت مبارزه حزبی پی برد؟ آیا معنای این مبارزه با

وجود این فریب و تبلیغ تجارتي این نیست که اصولاً مؤسسات انتخابی، پارلمانها و مجلسهای نمایندگان مردم بیفایده و حتی مضرند، همان چیزی که مرتجعین وحشی و دشمنان پارلمانتاریسم برای تأمین آن میکوشند؟ خیر. در صورت فقدان مؤسسات انتخابی، فریب و دروغهای سیاسی و انواع شیادیها بمراتب بیشتر و وسایل لازم برای افشای فریب و کشف حقیقت در دست مردم بمراتب کمتر خواهد شد. برای اینکه بتوان به ماهیت مبارزه حزبی پی برد نباید به گفتار باور داشت بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود، این بررسی نباید آنقدرها در پیرامون چیزی باشد که این احزاب در باره خود میگویند، بلکه باید در اطراف آن چیزی باشد که این احزاب به آن عمل میکنند، و نیز در اطراف این باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در اموری که پای منافع حیاتی طبقات مختلف جامعه یعنی ملاکین، سرمایه‌داران، دهقانان، کارگران و غیره به میان می‌آید چگونه رفتار میکنند.

هر چه آزادی سیاسی در کشور بیشتر باشد، هر چه مؤسسات انتخابی آن با ثبات‌تر و دمکراتیک‌تر باشند، به همان نسبت برای توده‌های مردم پی بردن به ماهیت مبارزه حزبی و آموختن سیاست یعنی افشای فریب و کشف حقیقت آسانتر خواهد بود.

تقسیم هر جامعه‌ای به احزاب سیاسی هنگامی با وضوح تمام نمایان میشود که بحرانهای عمیق تمام کشور را متشنج کرده باشد؛ در چنین مواقعی دولتها مجبور میشوند در بین طبقات مختلف جامعه تکیه‌گاهی برای خود جستجو کنند؛ مبارزه جدی هر گونه عبارت پردازی و هر گونه ریزه‌کاری و هر گونه تظاهری را از سر خود به کناری می‌افکند؛ احزاب تمام قوای خود را متمرکز میکنند و توده‌های مردم را مخاطب می‌سازند و توده‌ها هم که غریزه صحیح راهنمای آنهاست و تجربه مبارزه آشکار اذهان آنها را روشن کرده است، به دنبال احزابی می‌روند که منافع فلان یا بهمان طبقه را بیان میکنند.

همیشه در دوران چنین بحرانهایی است که گروه‌بندی حزبی نیروهای اجتماعی برای سالهای زیاد و حتی برای دهها سال معین میشود. مثلاً در آلمان نمونه چنین بحرانی جنگهای سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ و در روسیه حوادث سال ۱۹۰۵ بود. بدون مراجعه به

حوادث نمیتوان برای خود روشن کرد که فلان یا بهمان حزب در روسیه نماینده کدامیک از طبقات است.

بگذارید این شرح مختصر را درباره احزاب سیاسی روسیه، از احزاب افراطی راست شروع کنیم.

در منتهاالیه جناح راست به سازمان اتحاد مردم روسیه برمیخوریم.

برنامه این حزب در روزنامه "روسکویه ازنامیا" Russkoye Znamya ارگان سازمان "اتحاد مردم روسیه" که تحت نظر آ. ای. دوبروین Dubrovin منتشر میشود چنین بیان شده است:

"سازمان اتحاد مردم روسیه که تزار در تاریخ ۳ ژوئیه سال ۱۹۰۷ از فراز کرسی سلطنت وی را به شرف این دعوت مفتخر نموده است که تکیه‌گاه امید بخشش باشد و برای همه و در هر موردی خود را نمونه قانون‌شناسی و حفظ نظم نشان دهد، بر آن است که اراده تزاری فقط در شرایط زیرین میتواند جامه عمل پوشد: (۱) در صورت بروز کامل قدرت حکومت مطلقه تزاری، قدرتی که با کلیسای ارتدکس روسیه که بر طبق قوانین شرعی بر پا گردیده ارتباط ناگسستگی و حیاتی دارد؛ (۲) سیادت ملیت روس نه تنها در استانهای داخلی بلکه همچنین در اکناف کشور؛ (۳) وجود یک دومای دولتی که منحصرًا از افراد روس تشکیل شده و در حل و فصل امور معضله مربوط به سازمان دولتی دستیار عمده ذات همایونی باشد؛ (۴) مراعات کامل اصول اساسی سازمان اتحاد مردم روس در مورد یهودیها؛ (۵) برکناری کارمندان مخالف قدرت مطلقه تزاری، از خدمات دولتی."

ما این بیانیه مطمئن = دست راستی‌ها را عینا نقل کردیم و علت آن از یک طرف این بود که خواننده مستقیماً با متن اصلی آن آشنا شود و از طرف دیگر این بود که نکات اساسی مشروحه در این بیانیه در مورد کلیه احزاب اکثریت دومای سوم، یعنی هم در مورد

"ناسیونالیستها" و هم در مورد اکتبريست‌ها صدق مينمايد. اين مطلب از مراتب مشروحه بعدی روشن خواهد شد.

برنامه سازمان اتحاد مردم روسيه در حقيقت همان شعار قديمی دوران سرواژ را تکرار ميکند که عبارت است از مذهب ارتدکس، حکومت مطلقه و ملیت روس. در مورد مسأله‌ای که بنا بر آن معمولاً بين سازمان اتحاد مردم روسيه و احزاب پيرو آن وجه تمایزی قائل ميشوند يعنی در مورد مسأله تصدیق يا نفی وجود اصول "مشروطيت" در رژیم دولتی روسيه مخصوصاً بايد اين موضوع را خاطر نشان نمود که سازمان اتحاد مردم روسيه به هيچ وجه با هر نوع مؤسسه انتخابی مخالف نيست. از برنامه مذکور دیده ميشود که سازمان اتحاد مردم روسيه طرفدار وجود یک دومای دولتی است که نقش "دستيار" را بازی کند.

بعلاوه، خصوصيت ویژه مشروطيت روسيه را - اگر اطلاق نام مشروطيت در اين مورد جايز باشد - ارگان دوبرووين بيان کرده و صحيح يعنی مطابق با اوضاع و احوال واقعی بيان کرده است چه ناسیونالیستها و چه اکتبريست‌ها در سياست واقعی خود طرفدار همين خط مشی هستند. قسمت اعظم مشاجره بين اين احزاب در مورد "مشروطيت" مشاجره بر سر کلمات است: "دست راستی‌ها، با دوما مخالفتی ندارند و فقط با حرارت خاصی روی اين موضوع تکیه ميکنند که دوما بايد "دستيار" باشد و هيچگونه تعريفی برای حقوق و اختيارات آن نميکنند؛ ناسیونالیستها و اکتبريست‌ها هم بنوبه خود روی هيچگونه حقوق کاملاً مشخصی برای دوما اصرار نميورزند و در مورد تضمينات واقعی اين حقوق حتی اندیشه‌ای هم به خاطر خود خطور نميدهند. و اما "مشروطه‌طلبان" اکتیابريست به ازاء مشروطيت سوم ژوئن کاملاً با "مخالفين مشروطيت" آشتی ميکنند.

تحريکات بر ضد ملل غير روس عموماً و يهودیها خصوصاً بطور آشکار، واضح و صريح در برنامه سازمان باند سياه قيد شده است. آنچه را که بقيه احزاب دولتی با کم و بيش "شرم و حيا" يا ديپلوماسی پرده‌پوشي مينمايند، اينان مانند هميشه خشن‌تر و بی

پرده‌تر و گستاخانه‌تر اظهار میدارند.

در واقع همانگونه که بر تمام کسانی که کم و بیش با شیوه کار دومای سوم و با مطبوعاتی از قبیل "نوویه ورمیا" (عصر جدید)، "اسوت" (نور)، "گولوس ماسکوی" (صدای مسکو) و غیره آشنا هستند معلوم است هم ناسیونالیستها و هم اکتبرییست‌ها هر دو در تحریکات بر ضد ملت‌های غیر روس شرکت دارند.

سؤال این است: پایه اجتماعی حزب دست راستی‌ها چیست؟ این حزب نماینده کدام طبقه است؟ به کدام طبقه خدمت میکند؟

بازگشت شعارهای دوران سرواژ، دفاع از تمام نظامات کهنه قرون وسطایی زندگی روسیه، رضایت خاطر کامل از مشروطیت سوم ژوئن یعنی مشروطیت ملاکین، دفاع از امتیازات اشراف و مأمورین دولتی - همه اینها پاسخ روشنی است به پرسش ما. دست راستی‌ها حزب ملاکان فئودال و شورای متحده اشراف هستند. بیهوده نبود که همین شورا در مورد انحلال دومای دوم و تغییر قانون انتخابات و کودتای سوم ژوئن آن نقش برجسته و علاوه بر آن رهبری کننده را بازی کرد.

برای توضیح نیروی اقتصادی این طبقه در روسیه کافی است فاکت‌های ابتدایی زیر را ذکر کنیم که مؤید آن هم ارقام و آمار ارضی دولتی است که در سال ۱۹۰۵ از طرف وزارت کشور منتشر شده است.

در روسیه اروپایی کمتر از ۳۰ هزار ملاک صاحب ۷۰ میلیون دسیاتین [۷۶ میلیون هکتار] زمین هستند؛ ده میلیون خانوار از دهقانان بسیار کم زمین هم صاحب همین مقدار زمین هستند. به هر ملاک بزرگ طبقه این حساب بطور متوسط ۲۳۰۰ دسیاتین [۲۵۰۰ هکتار] زمین میرسد و حال آنکه به هر نفر از تهیدست‌ترین دهقانان با تمام خانوار و عائله‌اش ۷ دسیاتین میرسد.

کاملاً طبیعی و مسلم است که دهقان با چنین "حصه"‌ای زندگی نمیتواند بکند بلکه فقط

میتواند به آهستگی بمیرد. قحطی‌های دائمی - نظیر قحطی سال جاری - که میلیون‌ها نفر را در بر می‌گیرد و بعد از هر خشکسالی فرا میرسد، به ویرانی اقتصاد دهقانی در روسیه ادامه میدهد. دهقانان ناچار میشوند با تقبل انواع بیگاری از مالک، زمین اجاره کنند. در ازاء اجاره زمین دهقان باید با اسب و ابزار خود برای مالک کار کند. این همان بیگاری سرواژ است فقط نام سرواژ بطور رسمی روی آن نیست. در قطعاتی از زمین به وسعت ۲۳۰۰ دسیاتین غالباً ملاکان نمیتوانند جز از طرق اسارت‌آمیز و کار بی مزد، یعنی بیگاری، طور دیگری بهره برداری کنند. فقط قسمتی از این املاک عظیم بدست کارگران روزمزد زراعت میشود.

ضمناً اکثریت مطلق کلیه کارمندان عالیرتبه و متوسط دولت از همین طبقه ملاکان و اشراف هستند. امتیازات کارمندان دولتی در روسیه جانب دیگر امتیازات و قدرت ارضی اشراف و ملاکان است. از اینجا واضح میشود که شورای متحده اشراف و احزاب "دست راستی" بطور ناگزیر و در نتیجه فشار منافع طبقه‌ای کاملاً مقتدر است که از سیاست مربوط به سنن کهنه سرواژ دفاع مینماید نه بر حسب تصادف و یا در اثر "سوء نیت" بعضی افراد. طبقه حاکمه قدیم، یعنی ملکان پس مانده، در حالی که کمافی‌السابق طبقه حاکمه است، حزبی هم مناسب وضع خود تشکیل داده است. این حزب همان "سازمان اتحاد مردم روس" یا "دست راستی‌ها"ی دوما‌ی دولتی و شورای دولتی است.

ولی چون مؤسسات انتخابی وجود دارند و چون توده‌ها، مثل سال ۱۹۰۵ در کشور ما، دیگر آشکارا وارد عرصه سیاست شده‌اند، لذا هر یک از احزاب ناچار است در حدود معینی به مردم متوسل شود. آیا احزاب دست راست با چه چیزی میتوانند به مردم توسل جویند و آنان را مخاطب قرار دهند؟

بدیهی است که علناً نمیتوان از منافع ملکان دفاع نمود. به این جهت از لزوم حفظ بساط کهن بطور کلی صحبت میشود. با تمام قوا کوشش بعمل می‌آید تا حس عدم اعتماد نسبت به افراد ملت‌های غیر، مخصوصاً نسبت به یهودیها برانگیخته شود و مردم کاملاً عقب مانده و مطلقاً جاهل به تالان و ایداء "جهودها" سرگرم شوند. میکوشند امتیازات اشراف،

کارمندان دولت و ملاکان را با نطق‌هایی درباره "ظلم و ستم" افراد ملیت‌های غیره نسبت به روسها پرده پوشی نمایند.

چنین است وضع حزب "دست راستی‌ها". پوریشکوویچ یکی از اعضای این حزب که برجسته‌ترین ناطق دست راستی‌ها در دوما‌ی سوم است بکرات و با موفقیت کوشیده است به مردم نشان بدهد دست راستی‌ها چه میخواند، چگونه عمل میکنند و به چه کسی خدمت مینمایند. پوریشکوویچ مبلغ با قریحه‌ای است.

در همسایگی "دست راستی‌ها" که تعداد آنها در دوما‌ی سوم به ۴۶ نماینده میرسید، "ناسیونالیستها" قرار دارند که تعدادشان ۹۱ نفر است. وجه تمایز آنها با دست راستی‌ها بکلی ناچیز است: در ماهیت امر اینها دو حزب نیستند بلکه یک حزبند که "زحمت" تحریکات بر ضد ملت‌های غیر روس و "کادت" (لیبرال) و دمکرات و غیره را بین خود تقسیم کرده‌اند. همان عملی را یکی خشن‌تر و دیگر ظریفتر انجام میدهد. برای دولت هم یا صرفه است دست راستی‌های "افراطی" که از عهده هر جار و جنجال و تالان و قتل‌ی مانند قتل گرتسنشتین‌ها، یولوس‌ها، کاراویف‌ها بر می‌آیند کمی کنار بمانند تا چنین بنظر آید که آنها دولت را از طرف راست "انتقاد میکنند" ... وجه تمایز بین دست راستی‌ها و ناسیونالیستها اهمیت جدی نمیتواند داشته باشد.

تعداد اکتبرییست‌ها در دوما‌ی سوم ۱۳۱ نفر است، البته با "اکتبرییست‌های دست راست". اکتیابریستها که در سیات فعلی هیچ فرق اساسی با دست راستی‌ها ندارند فرقیشان بطور کلی با آنها این است که این حزب بغیر از ملاک به سرمایه‌دار بزرگ و تاجر کهنه‌پرست و بورژوازی هم خدمت میکند. همان بورژوازی که بطوری از بر انگیزته شدن کارگران و از پی آنها دهقانان برای نیل به یک زندگی مستقل ترسید که بکلی از آنها روی برگرداند و به دفاع از نظام کهن پرداخت. در روسیه سرمایه‌داران زیادی وجود دارند که طرز رفتارشان نسبت به کارگران ذره‌ای بهتر از رفتار ملاکین با سرفه‌های سابق نیست؛ کارگران و شاگردان برای آنها حکم همان نوکر و پیشخدمت را دارند. هیچکس بهتر از احزاب دست راست، ناسیونالیستها و اکتبرییست‌ها نمیتواند از این نظام کهن دفاع کند.

سرمایه‌دارانی هم وجود دارند که در کنگره‌های زمستوها و کنگره‌های شهری سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ خواستار "مشروطیت" بودند ولی بر ضد کارگران حاضرند کاملاً با مشروطیت سوم ژوئن بسازند.

حزب اکتبريست‌ها حزب عمده ضد انقلابی ملاکان و سرمایه‌داران است. این حزب، حزب رهبری کننده دومای سوم است: ۱۳۱ اکتیابریست با ۱۳۷ دست راستی و ناسیونالیست، اکثریت وزینی را در دومای سوم تشکیل می‌دهند.

قانون انتخابات سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ برای ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ اکثریت را تأمین کرد؛ در تمام جلسات انتخاباتی ایالات که نماینده به دوما می‌فرستند اکثریت از آن ملاکان و انتخاب کنندگان است که جزو زمره اول شهر (یعنی سرمایه‌داران بزرگ) هستند. در ۲۸ جلسه ایالتی اکثریت حتی صرفاً با انتخاب کنندگان صاحب زمین است. تمام سیاست دولت سوم ژوئن، به کمک حزب اکتیابریست اجرا شده است. مسئولیت کلیه گناهان و جنایات دومای سوم به گردن آنهاست.

اکتبريست‌ها در برنامه خود در گفتار پشتیبان "مشروطیت" و حتی... آزادی هستند! ولی در کردار این حزب از تمام اقداماتی که بر ضد کارگران (مثلاً لایحه قانونی بیمه، در این مورد بارون تیسن‌هاوزن رئیس کمیسیون مجلس دوما مأمور رسیدگی به موضع کارگران بخاطر بیاورید!)، بر ضد دهقانان، بر ضد محدود ساختن فعال‌میشائی و بیدادگری بعمل آمده پشتیبانی نموده است. اکتبريست‌ها هم مثل ناسیونالیست‌ها یک حزب دولتی هستند. این کیفیت از این که اکتیابریست‌ها گاه به گاه - و بخصوص پیش از انتخابات! - نطقهای "مخالف دولت" ایراد مینمایند تغییر نمی‌کند. در هر جا پارلمان وجود دارند دیر زمانی است این اپوزیسیون بازی احزاب بورژوازی مشاهده شده و دائم هم مشاهده میشود. این بازی برای آنها هیچگونه ضرری در بر ندارد زیرا هیچ دولتی آن را جدی نمی‌گیرد و گاهی هم انجام آن در مقابل انتخاب کننده‌ای که باید با نطقهای اپوزیسیون‌مآبانه "دلش را بدست آورد"، خالی از فایده نیست.



ولی حزبی که در اپوزیسیون بازی متخصص و زبر دست است، حزب عمده اپوزیسیون دومای سوم یعنی حزب کادتها، دمکراتهای مشروطه‌طلب حزب "آزادی مردم" است.

همان عنوان این حزب یک نوع بازی است زیرا در حقیقت این به هیچ وجه حزب دمکرات نیست، مطلقاً حزب مردم نیست. حزب آزادی نیست بلکه حزب نیمه آزادی و شاید هم ربع آزادی است.

در واقع این حزب حزب بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب است که از جنبش بمراتب بیشتر می‌ترسد تا از ارتجاع.

دمکرات کسی است که به مردم ایمان دارد، به جنبش توده‌ها ایمان دارد و با اینکه اغلب در مورد اهمیتی که این جنبش در قالب رژیم سرمایه‌داری دارد دارای نظریه اشتباه‌آمیز است (مثل دمکراتهای بورژوا و ترودوویک‌ها) باز با تمام وسائل به آن کمک میکند. دمکرات با صداقت بیشتری برای قطع علاقه با کلیه نظم و نسق قرون وسطایی میکوشد.

لیبرال از جنبش توده‌ها می‌ترسد، جلوی آن را سد میکند و عامدانه از بعضی مؤسسات قرون وسطایی و آن هم از عمده‌ترین آنها دفاع میکند، برای اینکه بر ضد توده و بویژه بر ضد کارگران تکیه‌گاهی داشته باشد. آنچه که لیبرالها برای رسیدن به آن میکوشند تقسیم قدرت با پوریشکوویچ‌ها است، نه نابود ساختن کلیه پایه‌های قدرت پوریشکوویچ‌ها. خرده بورژوازی دمکرات (دهقان و از آن جمله ترودوویک) می‌گوید - همه چیز برای مردم و همه چیز از طریق مردم و در عین حال برای انهدام کلیه پایه‌های نظام پوریشکوویچی صادقانه میکوشد، بدون اینکه به معنای مبارزه کارگران مزدی علیه سرمایه پی ببرد. برعکس - هدف واقعی بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب این است که حکومت پر کارگران و پر صاحبکاران کوچک را با پوریشکوویچ تقسیم کند.

کادتها در دومای اول و دوم دارای اکثریت یا موقعیت سرکردگی بودند. و از این موقعیت خود برای یک بازی مهمل و ننگین استفاده کردند: از طرف راست خود را نسبت به حکومت وفادار و شایسته کرسی وزارت نشان دادند (یعنی اینکه ما میتوانیم تمام تضادها

را از طریق مسالمت‌آمیز حل کنیم بطوری که نه موژیک را فاسد کنیم و نه پوریشکوویچ را برنجانیم) و از چپ طرفدار دمکراسی. از طرف راست در نتیجه این بازی سرانجام نوک چکمه عایدشان شد و از چپ هم بحق لقب خائنین به آزادی مردم را دریافت کردند. در هر دو دومای اولیه، آنها دائماً نه تنها با دمکراسی کارگری بلکه با ترودوویک‌ها هم می‌جنگیدند. کافی است یادآور شویم که کادتها نقشه کمیته‌های محلی ارضی را که از طرف ترودوویک‌ها پیشنهاد شده بود (در دومای اول) و در واقع یک نقشه دمکراتیک بدوی و جزو الفبای دمکراسی بود رد کردند و در آن واحد در کمیسیونهای ارضی از تسلط ملاک و مأمور دولت پر دهقان دفاع نمودند!

در دومای سوم کادتها رل "اپوزیسیون مسئولیت‌دار" یا اپوزیسیون اعلیحضرت [۱] را بازی کردند. آنها به این نام کراراً به بودجه دولت رأی دادند (آقایان دمکراتند!). آنها به اکتبريست‌ها توضیح میدادند که اصل بازخرید "اجباری" (برای دهقانان اجباری) که آنها وضع نموده‌اند بی خطر و بی آزار است - برزوفسکی نمره یک را بخاطر بیاورید! آنها کارائولف را پشت تریبون میفرستادند تا نطقهای "پارسامآبانه" ایراد کند، آنها از جنبش توده‌ها روی بر میگرداندند و به "بالا" روی می‌آوردند. آنها صدای پایین را خفه می‌کردند (مبارزه کادتها بر ضد نمایندگان کارگران در مورد مسأله بیمه کارگران) و غیره و غیره.

کادتها، حزب لیبرالیسم ضد انقلابی هستند. کادتها، با ادعای خود در مورد ایفای نقش "اپوزیسیون مسئولیت‌دار" یعنی اپوزیسیون مورد قبول و قانونی و مجاز برای رقابت با اکتبريست‌ها، که اپوزیسیون ضد رژیم سوم ژوئن نیست بلکه اپوزیسیون سوم ژوئن است، - بطور قطعی "دمکرات" بودن خود را به خاک سپردند. موعظه بیش‌رمانه اصول وخی Vekhi از طرف ایدئولوگهای کادت یعنی آقایان استرووه، ایزگویف و شرکاء، که روزانف و آنتونی ولینسکی آنها را میستایند و نیز ایفای نقش اپوزیسیون "مسئولیت‌دار" در دومای سوم - اینها، دو طرف یک مدال است. بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب که برای پرروشکوویچ‌ها قابل تحمل است می‌خواهد در کنار پوریشکوویچ برای خود جا بگیرد.

بلوک فعلی کادتها با "پروگرسيست‌ها" در انتخابات دومای چهارم یک بار دیگر شیوه ضد

انقلابی عمیق کادتها را تأیید کرد. پروگرس‌سیست‌ها کوچکترین ادعایی در باره دمکراتیسم ندارند، کوچکترین حرفی از مبارزه با رژیم سوم ژوئن نمی‌زنند و فکر هیچ‌گونه "حق انتخابات همگانی" را هم به مخیله خود خطور نمیدهند. اینها لیبرال‌های معتدلی هستند که خویشاوندی خود را با اکتبریسیت‌ها مکتوم نمیدارند. اتحاد کادتها با پروگرس‌سیست‌ها باید حتی دیدگان نابیناترین، "بله‌گویان کادتها" را هم در مورد ماهیت واقعی حزب کادت باز کند.

نمایندگان پورژوازی دمکراتیک در روسیه عبارتند از الوان مختلف نارودنیک‌ها - از چپ‌ترین اس‌آرها گرفته تا سوسیال-نارودنیک‌ها و ترودوویک‌ها آنها همه با کمال میل عبارات "سوسیالیستی" بکار می‌برند ولی برای یک کارگر آگاه در مورد اهمیت این عبارات، خودفریبی به هیچ وجه مجاز نیست. در حقیقت امر نه "حق بر زمین"، نه "توزیع بالتساوی" زمین و نه "اجتماعی کردن زمین" هیچیک از اینها زیرای از سوسیالیسم در خود ندارند. تمام کسانی که به این موضوع پی می‌برند که با لغو مالکیت خصوصی بر زمین و توزیع مجدد آن، ولو "عادلانه"ترین توزیع‌ها هم باشد، نه فقط به تولید کالایی و قدرت بازار و پول و سرمایه لطمه‌ای وارد نمیشود بلکه برعکس بر وسعت دامنه آن افزوده می‌گردد،- باید این نکته را دریابند.

ولی عبارات مربوط به "اصل کار" و "سوسیالیسم نارودنیک" حاکی از ایمان عمیق (و اشتیاق صادقانه) فرد دمکرات به امکان محو و لزوم محو کلیه نظامات قرون وسطایی در مورد مالکیت بر زمین و در عین حال در مورد رژیم سیاسی است. لیبرالها (کادتها) میکوشند قدرت سیاسی و امتیازات سیاسی را با پرورشکوویچ‌ها تقسیم نمایند، و حال آنکه نارودنیک‌ها دمکرات هستند و علت آن هم این است که در لحظه فعلی میکوشند و باید هم بکوشند، تا کلیه امتیازات مربوط به مالکیت بر زمین و کلیه امتیازات مربوط به سیاست از بین بروند.

موقعیت اکثریت عظیم دهقان روسیه طوری است که فکر هیچ‌گونه صلح و مصالحه‌ای را هم با پوریشکوویچ‌ها (که برای لیبرالها کاملاً ممکن، قابل وصول و در دسترس

نزدیک است) در مخیله خود نمیتوانند خطور دهند. به این جهت است که دمکراتیسم خرده‌بورژوازی در روسیه هنوز برای مدتها ریشه‌های توده‌ای دارد و رفرم ارضی استولینینی، این سیاست بورژوازی پوریشکوویچ‌ها بر ضد موژیک، تاکنون هیچ ثمره پابرجایی بیار نیاورده است، مگر... قحطی برای سی میلیون نفر!

میلیونها زارع کوچکی که در گرسنگی بسر میبرند نمیتوانند در راه رفرم ارضی از نوع دیگر یعنی رفرم دمکراتیک نکوشند. این رفرم گرچه نمیتواند از چهاردیوار سرمایه‌داری خارج شود و بردگی مزدی را از بین ببرد ولی قادر است نظامات قرون وسطایی را از سرزمین روسیه بر اندازد.

ترودوویک‌ها در دومای سوم فوق‌العاده ضعیفند ولی آنها نماینده توده‌ها هستند. تزلزل ترودوویک‌ها بین کادتها و دمکراسی کارگری امری است ناگزیر که ناشی از موقعیت طبقاتی دهقانان خرده‌پا است و ضمناً دشواری مخصوصی که در راه بهم پیوستن، متشکل نمودن و روشن ساختن افکار آنها وجود دارد موجب میشود که ترودوویک‌ها از لحاظ حزبی جنبه بینهایت نامشخص و بی شکلی داشته باشند. به همین جهت است که ترودوویک‌ها با کمک "آتزوویسم" otzovism سفیهانه نارودنیک‌های چپ، قیافه اسف‌انگیز یک حزب منحل را بخود گرفته‌اند.

فرق ترودوویک‌ها با انحلال‌طلبان یا باصطلاح، تقریباً مارکسیستهای ما، این است که اولیها از لحاظ ضعف خود انحلال‌طلب هستند و دومیها از لحاظ سوء نیت خود. وظیفه دمکراسی کارگری این است که به دمکراتهای ضعیف خرده‌بورژوا کمک کند و آنها را از زیر نفوذ لیبرالها خلاص نماید و اردوگاه دمکراسی را نه تنها بر ضد دست راستی‌ها بلکه بر ضد کادتها ضد انقلابی نیز با فشرده‌گی هر چه بیشتر متحد سازد.

در خصوص دمکراسی کارگری که در دومای سوم از خود فراکسیون داشت ما در اینجا فقط مختصری میتوانیم صحبت کنیم.

احزاب طبقه کارگر همه جا در اروپا به این طریق صورت حزب به خود گرفته‌اند که

خود را از زیر نفوذ ایدئولوژی دمکراسی همگانی خلاص نموده و آموخته‌اند که چگونه باید مبارزه کارگران مزدی بر ضد سرمایه را از مبارزه بر ضد فئودالیسم جدا کرد و ضمناً همانا به این جهت، به این عمل دست زده‌اند که مبارزه با فئودالیسم را تقویت کنند و این مبارزه را از هر گونه هراس و تزلزلی مبرا سازند. در روسیه هم دمکراسی کارگری خود را هم از لیبرالیسم و هم از دمکراسی بورژوازی (تمایلات ترودوویکی) کاملاً جدا کرده و این عمل نفع عظیمی عاید دمکراسی بطور کلی نموده است.

جریان انحلال‌طلبی موجود در دمکراسی کارگری هم ("ناشا زاریا" و ژوییه دولو") از لحاظ ضعف با ترودوویک‌ها سهم است، بی‌شکلی را میستاید، بسوی موقعیت اپوزیسیون "قابل تحمل" گرایش دارد، از سلطه کارگران گریزان است، در فعالیت خود به حرف زدن درباره تشکیلات "علنی" (و ناسزاگویی به تشکیلات مخفی) اکتفا میکند و سیاست کارگری لیبرال را موعظه مینماید. رابطه این جریان با از هم پاشیدگی و انحطاط دوره ضد انقلاب عیان است و جدا شدنش از دمکراسی کارگری آشکار میگردد.

کارگران آگاه بدون اینکه در صدد انحلال چیزی باشند صفوف خود را بر ضد نفوذی‌های لیبرالی به هم فشرده، بمثابه یک طبقه، متشکل میشوند و انواع مختلف اتحادهای حرفه‌ای و غیره را بسط و توسعه میدهند و ضمناً هم بعنوان نماینده کار مزدی، بر ضد سرمایه مبارزه میکنند و هم بعنوان نمایندگان دمکراسی پیگیر، بر ضد تمام رژیم کهن در روسیه و بر ضد هر گونه گذشته‌ی نسبت به آن بپا میخیزند.

\* \* \*

برای تصویر گروه‌بندی‌های حزبی سومین دومای دولتی آمار مربوطه آن را، که از "تعارفه" رسمی دوما در سال ۱۹۱۲ اقتباس کرده‌ایم، در اینجا نقل میکنیم:

## گروه‌بندی‌های حزبی سومین دوما‌ی دولتی

ملاکان:

دست راستی‌ها	۴۶
ناسیونالیست‌ها	۷۴
ناسیونالیست‌های مستقل	۱۷
اکتبريست‌های دست راستی	۱۱
اکتبريست‌ها	۱۲۰
جمع نمایندگان احزاب دولتی	۲۶۷

بورژوازی:

پروگرسيست‌ها	۳۶
کادتها	۵۲
فراکسیون لهستانی‌ها	۱۱
گروه لهستانی‌ها-لیتوانی‌ها-بلوروسها	۷
گروه مسلمان‌ها	۹
جمع لیبرالها	۱۱۵
دمکراسی بورژوازی:	
گروه ترودوویک‌ها	۱۴
دمکراسی کارگری:	
سوسیال دمکرات‌ها	۱۳
جمع دمکرات‌ها	۳۷
<b>جمع کل</b>	<b>۴۳۷</b>

در سومین دوما‌ی دولتی دو اکثریت وجود داشت: (۱) دست راستی‌ها و اکتبريست‌ها جمعاً ۲۶۸ نفر از کل ۴۳۷ نفر؛ (۲) اکتبريست‌ها و لیبرالها  $۱۲۰+۱۱۵=۲۳۵$  از کل ۴۳۷ نفر.

هر دو این اکثریت‌ها ضد انقلابی هستند.

در تاریخ ۱۰ ماه مه سال ۱۹۱۲ در شماره ۵ روزنامه "نفسکایا ازوزدا" به امضاء و ایلین بچاپ رسید.